

۱. موقعیت فروشنده سمج

(قفل)

فروشنده: سلام خوش اومدین

مشتری: سلام

_ میتونم راهنمایی تون کنم؟

+ ممنونم دارم نگاه می کنم

_ به این رگالم یه نگاهی بندازید اینا جنسای جدیدمون هستن

+ بله ممنونم دارم نگاه می کنم

_ میخواین کمک تون کنم. چه لباسی مد نظرتون؟

+ مرسی، دارم نگاه می کنم

_ این جنسامون آف خورده از اینا چیزی پسند نکردید؟

+ بله، دارم نگاه می کنم

_ اینا خیلی به رنگ پوستتون میاد. رنگشم ترند امساله. بیارم پرو کنید؟

+ ممنونم فعلا دارم نگاه می کنم

_ ببخشید اینا فقط واسه نگاه کردن نیستا میتونید پرو کنید سایزتون چنده؟

+ بله میدونم، فعلا دارم نگاه می کنم تا تصمیم بگیرم

_ با نگاه قضاوت کننده خیره شده به حرکات شما

+ حالا با لبخند تشکر کنید و از مغازه خارج بشید. ☺

۲. موقعیت پس دادن جنس

(قفل | شبح)

+ من میخوام شلوازی که ازتون خریدم رو پس بدم

_ از ما خرید کردید؟

+ بله، از شما خریدم الان میخوام پسش بدم

_ ما پس نمیگیریم میتونیم تعویض کنیم براتون

+ بله میدونم اما من میخوام پسش بدم

_ عزیزم اونجا رو کاغذ نوشتیم جنس فروخته شده پس گرفته نمی‌شود

+ بله دیدم اما من میخوام پسش بدم

_ اصلا امکانش وجود نداره گلم

+ بله میفهمم اما من میخوام پسش بدم

_ من نمیتونم اینکار رو کنم برام مسئولیت داره

+ بله میدونم مسئول شما کی هستن؟ میخوام با ایشون صحبت کنم

_ صاحب مغازه الان اینجا نیستن

+ چه ساعتی هستن؟

_ معلوم نمیکنه... در هر صورت فرقی نداره ما چیزی رو که فروختیم رو پس نمی‌دیم

+ بله میدونم ولی من میخوام الان پسش بدم، پولمو میخوام

_ کی خرید کردین؟ ازش استفاده کردین؟

+ دیروز بعداز ظهر خریدم الان میخوام پسش بدم

_ باشه، باشه بدید به من

+ متشکرم

۳. موقعیت باز کردن سر صحبت با همکار تازه وارد

(دادن اطلاعات | گرفتن اطلاعات | استفاده از اطلاعات داده شده)

+سلام خانم رئوفی حالتون چطوره؟

-سلام، ممنونم

+کارا خوب پیش میره؟

_ فعلا که خوبه تا بعد ببینیم چی پیش میاد

+چقدر عالی، من روزای اول که اومدم یکم محیط برام غریبه بود ولی هر چقدر بیشتر گذشت حس منم بهتر شد شما

همچین حسی ندارید؟ (دادن اطلاعات از خود)

_ بله، اتفاقا احساس غریبی میکنم؛ من حدود ۵ سال تو شرکت قبلیم مشغول بودم این تغییر الان برام سخته...

چون ما اطلاعات دادیم اونم احساس امنیت میکنه و اطلاعات میده

حالا ما از اطلاعات خودش برای ادامه بحث استفاده میکنیم:

+بله تغییرات اینطوری زمان میبره تا بهشون عادت کنیم، زمینه کاری شرکت قبلی تون چی بود؟

_ اونجا هم برنامه نویسی انجام میدادم...

+چقدر عالی. امیدوارم این شرکت براتون مر از فرصت های جدید باشه

_ خیلی ممنون، همچنین برای شما

+فعلا میبینمتون.

۴. موقعیت دخالت در تربیت فرزند

(مغلطه)

_ بچه ات الان نباید این کتابا رو بخونن

+منظورت رو یکم بیشتر توضیح میدی؟

_ بخاطر اسم کتاب میگم. اسمش خیلی عجیب غریبه

+بخاطر اسم کتاب میگی یا محتوای کتاب؟

_ خب، محتواشم چیز جالبی نیست

+اشکالش کجاست؟

_ به درد بچه ها نمیخوره

+منظورت اینه که مناسب سنشون نیست؟

_ شاید علتش این باشه

+نویسنده اش چطور؟ نویسنده شو میشناسی؟

_ نویسنده اش هم نویسنده ی مخصوص بچه ها نیست

+دیگه چی؟ فک میکنی دیگه چرا بچه هام نباید این کتابا رو بخونن؟

_ دیگه همینا دیگه...

+نظرت درباره کتابایی که من میخونم چیه؟

_ کتابایی که توام میخونی تعریفی ندارن...

+ینی کتابایی که من میخونم مناسب سنم نیست؟

_ نمیدونم، ولی اسماشون اصلن آشنا نیست

+شاید چون سلیقه مون تو کتاب باهم فرق میکنه تو نشنیدی اسماشونو

_ شاید، بهتره کتابای پر فروش رو بخونید، هم خودت هم بچه هات...

+فک میکنی همه باید کتابای پر فروش بخونن؟

_ راستش اصن پشیمون شدم نظر دادم ول کن دیگه...

+منظورت چیه پشیمون شدی؟ یکم بیشتر توضیح میدی...

_ ول کن نیستی نه!؟

+منظورت اینه که دیگه صحبت نکنم؟

_ آره آره درست گفتم دیگه این بحثو ادامه ندی

(شبح | قفلی)

_ ما پول این محصول رو برای کمک به بچه های بی بضاعت داریم جمع میکنیم

+بله چقدر عالی که به فکر بچه های بی بضاعت هستید اما من علاقه ای ندارم

_اگه ما به فکر این بچه ها نباشیم چه بلائی سرشون میاد.

+بله باید به فکر این بچه ها بود، اما علاقه به خرید ندارم

_اگه تعداد کسایی که از ما خرید کنن زیاد بشه ما میتونیم بچه های بیشتری رو تحت پوشش قرار بدیم

+احتمالا همینطوره که شما میگین اما من علاقه ای ندارم

_باورم نمیشه که دلتون راضی میشی کمک نکنین، این بچه ها خیلی گناه دارن

+منم باورم نمیشه، اما علاقه ای به خرید این محصول ندارم

_تا الان خیلی ها عضو شدن، این فرصت کار نیک رو از دست ندید

+بله حتما درست میگی خیلی ها عضو شدن، اما من علاقه ای ندارم...

_اوکی کسی رو می شناسید که علاقه ای داشته باشه؟

+نه، متأسفانه

_ممنونم خدا حافظ

+بسلامت

(قفل)

+ بابا من میخوام مغازه رو بفروشم

پول شما رو پس بدم

_ چرا بعد از اینهمه زحمت به فکر فروش افتادی؟

+ بله درسته زحمت زیادی کشیدم ولی میخوام پول شما رو پس بدم

_ من که به پول احتیاجی ندارم مجبور نیستی این کار رو بکنی

+ حق با شماست مجبور نیستم پولتون رو پس بدم ولی با این حال میخوام اینکار رو بکنم

_ چرا بچه بازی درمباری بالاخره هر چی ما داریم به تو میرسه دیگه خیلی حرفت مسخره اس

+ حق با شماست شاید کاری که میخوام بکنم حماقت باشه اما من همیشه حس میکنم که دارم برای شما کار

میکنم

_ وا چه حرفا... م که اصن کار ندارم به تو کی میری؟ کی میای؟ چقدر درمباری؟ حتی وقتی که ورشکست شدی مت

چیزی نگفتم...

+ بله میدونم چی میگی ولی احساسی که من دارم من همیشه میترسم سرمایه ی شمارو به باد بدم

_ من و مامانت خودمون این پولو دادیم به تو این فکرای مسخره چیه میکنی

+ آره میدونم شما خودتون به من کمک کردید ممنون تون هم هستم ولی میخوام پولتون رو پس بدم

۷. موقعیت انتقاد از ظاهر

(شبح | خود زنی)

- این لباسای شنبه یکشنبه چیه میپوشی تو؟

+ بله، درسته. لباسای من شنبه یکشنبه اس

- حداقل یه اتو میزدی؟

+ یکم چروک شده مگه نه؟

- چروک که چه عرض کنم انگار از دهن گاو درآوردیش

+ بله، حق با توه؛ خیلی چروکه

- کفشتم اصن به تیپت نمیداد؛ یکم سلیقه به خرج بدی بد نیس...

+ بنظرم تو درست میگی؛ سلیقه لباس پوشیدنم اصلا خوب نیست

- کاش فقط سلیقه ات خوب نبود

+ بله حق با توه اشکالات من زیاده

- اشکال؟؟؟ به این میگی اشکال نه عزیزم اینا به شخصیت و اصالت خانوادگی برمیگرده

+ شاید حق با تو باشه، باید خودمو اصلاح کنم

- بنظرم لباس پوشیدن خیلی مهمه! آدمی که ندونه چطور لباس بپوشه به هیچ دردی نمیخوره

+ کاملا درست میگی؛ باید بیشتر رو ظاهرم کار کنم

_ فقط ظاهره نه، بیشتر باید رو شخصیت کار کنی؛ شبیه آدمای بی عرضه ای که فقط بلدن بگن حق با توه...

+ بله حق با توه. رو شخصیت هم باید کار کنم

- جز تایید کردن کار دیگه ای بلد نیستی نه؟

+ چطور، چرا این حرف رو میزنی؟

- آخه نمیتونی یه بار بگی نه؟ واقعا متاسفم برات

+ بله همینطوره که میگی.... ولی شاید بتونم

_ نه عمرا بتونی...

+ باید دید که چی پیش میاد شاید تونستم. ☺

۸. موقعیت پیشنهاد همکاری و سرمایه گذاری | (شبح | قفلی)

_ یادته میگفتم میخوام یه زمین بخرم سمت گیلان؟

+بله

_ یجا پیدا کردم کره! عالی فقط برای خریدنش یه ۲۰۰ تومنی کم دارم

+چقدر خوب. از کجا میخوای تهیه اش کنی؟

_ می خواستم بگم بیا با هم شریکی بخریمش وقتی ساختم ۲ دنگ برای تو

+از پیشنهادت متشکرم اما علاقه ای به این سرمایه گذاری ندارم

_ اما معامله ی خیلی خوبی دارم میفتم تو میفتم خیلی کار خوبی دارم میکنم

+بله درسته، اما الان علاقه ای به سرمایه گذاری ندارم

_ نگران نباش ضرر نمیکنی اون که میخوام زمینو بگیرم از فامیلای خانومه

+احتمالا درست میگی، شاید ضرر نکنم ولی علاقه ای ندارم

_ چرا نداری؟ پولش رو که داری. خودت گفتم هفته پیش وامت جور شده

+بله درست میگی، اما خب فک میکنم بهتره دوستی مون رو با کار و کاسبی قاطی نکنیم

_ اصلا نگران این چیزا نباش بابا، قشنگ قرداد می بندیم همه چی رو اصولی پیش می بریم

+بله میدونم نگرانیم بی مورد اما من هر وقت صحبت از شراکت میشه نگران میشم. میدونم که میتونم بهت

اطمینان کنم اما چی کار کنم من اینطوریم دیگه دست خودم نیست.

_ اصلن تو ناظر باش روی همه کارا.. من ناراحت نمیشم. میتونی تو به حسابا رسیدگی کنی

+آره میدونم تو ناراحت نمیشی اما من میدونم که خودم ناراحت میشم دوست ندارم رفاقتم بخاطر این چیزا بهم بخوره

_ خب پولو بهم قرض بده من تا سه ماه دیگه بهت پس میدم تو میدونی که قول من قوله تا حالا هر وقت ازت قرض

گرفتم سر موعد پس دادم

+بله همین طوره که میگی. اما این وامی که من گرفتم یه وام تجاریه برای قرض دادن نیست. اگه ام بخوام باهات

وارد معامله تجاری بشم میتوسم دوستی مون بهم بخوره

_ این دوستی از طرف من که بهم نمیخوره

+بله مطمئنم از طرف تو مشکلی پیش نیاد آشکار از خود منه. می دونم شاید احمقانه بنظر بیاد اما چه کنم که

احساس منم اینطوره دیگه.

_ خیلی خب، باشه سعی میکنم از یکی دیگه قرض بگیرم

+با فلانی صحبت کردی فک کنم بتونی از اون قرض بگیری

_ خیلی خب

+از اینکه اول سراغ من اومدی ازت ممنون

۹. موقعیت سلطه جویی مادر

(قفل | شبخ)

_ الو سلام

+ سلام بابا - چه خبرا؟

_ خبر که سلامتی، مامانت یکم مریض احواله..

+ عه چراااا؟ چی شده؟

_ نمیدونم والا، هی ام میگه میخواد تو رو ببینه

+ وای بابا نگران شدم چیزی شده؟

_ نمیدونم اصن بیا خودش حرف بزن

+ مامان سلام، چی شده عزیزم؟

_ چیزی نشده یکم کمرم گرفته. بابات که کمک نمیکنه خودم تنهایی مبلارو جابجا کردم اینطوری شد

+ خب خدا رو شکر که چیز مهمی نیست. بابا طوری حرف میزنه آدم نگران میشه

_ نه اونقدرهام بد نیستم. خب کی میای مامان؟

+ عزیزم مطمئنم خیلی کمرت درد میکنه، ایشالا هر چی زودتر خوب بشی اما فعلا نمی تونم بیام. کار دارم

_ چه کاری مهمتر از دیدن بابات؟ بیا منتظریم

+ بله میفهمم چی میگی اما واقعا خیلی درگیرم نمیتونم بیام

_ داری روی منو زمین میندازی؟

+ عزیزم حق داری واقعا ولی باور کنید نمیتونم بیام

_ بابا رفته براتون گردو تازه خریده گفته براتون فسنجون درست کنم

+ عزیزم راست میگی نمیدونستم

_ برای شما خریده یه عالمه ام گرفته

ما که نمیتونیم همه شو بخوریم

+ بله مطمئنا نمیتوتید همه بخورید

میتونید بسته بندی کن بذار فریزر

_ بابات خیلی ناراحت میشه اگه نیای

+ بله حتما ناراحت میشه اما من نمیتونم بیام

_ (خطاب به پدر) بیا خودت با دخترت حرف بزن میگه نمیاد

_ دخترم بیا دیگه چرا اذیت میکنی؟

مامانت مریضه باید بیشتر حواسمون بهش باشه

+بله میدانم. باید بیشتر مراقب همدیگه باشیم و بیشتر حواسمون بهم باشه اما من فعلا نمیتونم پیام

_هر وقت به خواهرت میگم فوراً قبول میکنه و میاد. کافیه فقط یه بار بگم...

+بله درست میگی. هر وقت دعوتشون میکنی میان اما من نمیتونم پیام

_نکنه شوهرت نمیداره تو بیای؟ اون از اولشم از ما خوشش نمی یومد

چقدر گفتم مواظب باش

+نمیفهمم مامان باید مواظب چی باشم

_اون تو رو عوض کرده

+گیرم که شما درست میگی اما کدوم تغییر اشتباهه اس؟

_تو رو مجبور کرده بین ما و اون یکی رو انتخاب کنی

+بله مطمئناً یه مسائلی بین شما و شوهر من هست اما تصمیم نیومدن من اصلن به اون ربطی نداره

_ینی چی؟ مگه تو مارو دوست نداری؟ مگه ما پدر و مادرت نیستیم

+این چه جور نتیجه گیری که می کنید چون نمیتونم فعلاً پیام بینمتون دوستتون ندارم...

_اگه میومدی خیلی خوشحالمون میکردی

+میدونم عزیزم منم خوشحال میشدم ولی نمیتونم پیام

_ببینم نکنه کار بدی کردیم، اتفاق افتاده که عصبانی هستی؟

+نه عصبانی نیستم. البته وقتی این همه اصرار میکنید که حرف خودتون بشه دوست دارم سر به بیابون بذارم

ولی دیگه عادت کردم

_خب مادر اگه ناراحتت کردم معذرت می خوام (گریه میکند) دلم میخواد با هم باشیم

+می دونم، منم دلم میخواد ولی این دفعه نمیتونم پیام

_باشه دیگه اصرار نمیکنم که ناراحت نشه

۱۰. موقعیت خبر طلاق به خانواده

(قفل | شبح | مغلطه)

+ (خطاب به مادر) من دارم از حامد جدا میشم

_ چی!!! مگه زده به سرت؟

+ آره مامان آره

_ داری جدی میگی میخواین جدا بشین؟

+ بله میخوایم جدا بشیم

_ مگه مسخره بازیه اون موقع که ما می گفتیم این به درد تو نمیخوره پاتو کرده بودی تو یه کفش یا این یا هیچکس

دیگه الان میگی طلاق

خیلی احمقانه اس

+ بله حق با شماست شاید احمقانه باشه ولی من دیگه تصمیمو گرفتم میخوام جدا بشم

_ شما قبلنم میخواستین جدا بشین، الکی تو دل مارو خالی نکنید

+ بله درست میگی، قبلا هم تصمیم به جدایی گرفته بودم ولی از ترس حرفای شما پشیمون شدم

این دفعه دیگه فرق داره باید جدا بشم

_ فقط در دسر درست کن، از تو بی عرضه بغیر از اینم انتظار نمی رفت

هی گفتم مواظب زندگیت باش بین خواهرتو سرشو انداخته پایین داره زندگیشو میکنه حالا هی تو چپ میرفتی راست

میرفتی میگفتی منو درک نمیکنه

+ بله همینطوره که میگی خدارو شکر خواهرام دارن زندگی شونو میکنن ولی خب من نمیتونم با این آدم زندگی کنم

_ فکر طلاقو از سرت بیرون کن، فکر کردی بعد طلاق چه بلایی میخواد سرت بیاد مردم چی میگن؟

+ بله میدونم طلاق مشکلات خاص خودشو داره ولی من تصمیمو گرفتم میخوام جدا بشم

_ بابات بشنوه دق میکنه

+ بله مطمئنا بابا خیلی از این موضوع ناراحت میشه ولی من دیگه تصمیمو گرفتم

_ اینا میگی طلاق اصلن کار درستی نیست فکرش رو از سرت بیرون کن من نمی دارم جدا بشی

+ شاید اشتباه کنم اما اشکال طلاق کجاست؟ منظورت از من نمی دارم چیه؟

_ آخه بچه ها چه گناهی کردن، تو زندگی بچه ها تاثیر میداره تو چه جور مادری هستی

+ درسته بچه ها گناهی ندارن. چون نگران بچه ها هستم دارم جدا میشم وقتی ما دائما داریم دعوا میکنیم

اینطوری بچه ها بیشتر لطمه میخورن

_ میخوای بچه ها بی بابا کنی؟

+ نه مطمئنا نمیخوام ولی این زندگی دیگه برام تموم شده

